

وصیت نامه حضرت علی علیه السلام

آنچه میخوانید وصیت امام علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) است که پس از بازگشت از صفین در قریه "حاضرین" نوشت. وصیتی و سفارشی که به همه فرزندان اسلام و عموم مومنان است.

"فرزندم این نامه از پدریست که گرمی آفتاب زندگیش به سردی و غروب مینشیند. معترف به مصائب توانسوز روزگار است و سال و ماه و ساعات از او روی برتافته اند، و هر دم بمرگ نزدیک میشود. پدری که به پیشامدهای این جهان ناپایدار و بی مقدار، سر فرود آورده و در خانه مردگان سکنی خواهد گزید و فردا بعزم سفری جاودانه از این گیتی کوچ خواهد کرد. چنین پدری به فرزند جوانش - که آرزومند چیزی است که آنرا نیابد - سخن میگوید فرزندی که - بهر حال مانند تمام موجودات - هلاک خواهد شد و آماج تیرهای بلا و هدف درد ها و رنجها و گروگان مصائب سخت روزگار غدار است. موجودی که خدنگهای زهرآگین و تلخ را نشانه است و به اضطراب اسیر چنین ناگواربهای ناپایدار است. سوداگر سرای فریب و فساد و وامدار مرگها و نابودی ها، هم پیمان و آمیخته با غمها و قرین و جلیس با محنتها نشانه و هدف افتها و شهید هوی و هوس دیگران و سرانجام... جانشین مردگان است.

اینک پس از ثنا و ستایش پاک آفریدگار و درود فراوان بر رسول خدا، پسر من تو بدان: من آن هنگام در چیزی که برایم اشکار گردیده مینگرم. چون مبینم جهان از من روی میگیرد و روزگار با من به سرکشی میگراید و آخرت از من استقبال میکند، احساس میکنم که هر چیز دیگر از یادم میرود و جز بکار خویش بچیزی رغبت ندارم. اما لحظه ای که فارغ از دیگران غم خویش میخورم و هوس مرا آسوده میگذارد حقیقت در برابرم رخ مینماید و جلوه گر میشود. چنین کیفیتی است که مرا بکوشش و تلاش و امیدارد، که بی تردید بازبچه نیست و از آمیختگی بدروغ و ریا، فرسنگها بدور است. نیک که مینگرم تو را جزیی از خود میابم - نه خطاگفتم - بلکه تو همه وجود منی و چنان آمیخته با منی که اگر چیزی بتو روی آورد، درست مانند آنست که بمن روی آورده است. از اینرو اگر مرگ تو را فراگیرد، چنان است که مرا گرفته. بدین سبب کار تو مرا در اندوه افکنده، بدانگونه که کار خودم مرا به غم و افسوس میکشاند. بنابراین وصیت خویش را بر تو نوشتم در حالی که خواه برای تو بمانم یا بمیرم از اجرای آن بدست تو دل قوی دارم و مطمئن هستم.

پسر من تو را پرهیزگاری و ترس از عقوبت خدا و متابعت و فرمانبرداری از آفریدگار وصیت و سفارش میکنم. ویرانه دل را بنور تابناکش آباد گردان، در رشته مهر با او ببندگی و دلپاری چنگ بزن. زیرا هیچ رشته و پیوندی استوار تر از پیوستگی و همبستگی با ذات لایزال کردگار متعال نیست.

دل به حکمت و موعظت شاد و پاک بگردان و با یاد مرگ در زهد و پارسایی بکوش و نرم رفتار و نیک گفتار باش. پیوسته بیقین ایمان خویش را قوی کن و تقدیر مرگ را بخود بقبولان و نفس خود را به اعتراف در ناپایداری دنیا و ادار ساز. آلام و آزار و مصائب سخت روزگار را به او بنمایان، و زشتی دهر و نا ملایمات روزها را نکته به نکته برایش برخوان و او را بترسان.

با دفتر زندگی گذشتگان او را آشنا ساز و حوادث و رویدادهایی را که بر آنها گذشته است برای او باز گو. نفس خویش را در بارگاه های ویران سفر ده و بگذار آثار آنهمه قدرت و عظمت را نیک بنگرد و دریابد که از کجا تا کجا رسیده اند و چگونه از دوستان جدا شده اند و در سراهای تنگ و تاریک مانده اند. در این موقع بخویش فکر کن که دیر یا زود تو نیز همچون یکی از تن های تنهای آنها خواهی بود.

" پسر، خانه ایمان و آرامگاه خویش سامان ده و جهان جاودان را بسرای نا پایدار بفروش. سخنی که نیک نمیدانی مگو و پیرامون آنچه مربوط بتو نیست گفتگو مکن. در هر راهی که گام مینهی، مبادا به گمراهی بررسی. زیرا در گمراهی و سرگردانی خویشتن داری بسی بهتر از انجام کاری است که سرانجامش هراس است و نگونباری. مروج نیکوکاری باش تا خود از نیکو کاران گردی. پیوسته با دست و زبان نیکان رابه کارهای پسندیده تشویق کن و از کردار نکوهیده باز دار، و هر چند که میتوانی، با بدکاران و پلید فکران میامیز و از آنها دوری گزین. در راه خدا جهاد کن چنان جنگ و جهادی که شایسته قدر اوست. هر جا و در هر موقعیتی هر چند که سختی کشی و به رنج افتی، برای حق و عدالت قیام کن. در کار دین پیوسته دانشجو باش و خویشتن را بناملایمات عادت ده. صبور بودن در راه حق، نیکخویی است. در همه کارها بکردگار خویش توکل کن زیرا تو به پناهگاهی استوار و نیرومند روی آورده ای. آنگاه که دست نیاز بسوی خدای آوری، با همه دل و جان نیازمند باش. زیرا وجود و کرم تنها از خداست. در کارها بسیار از او طالب خیر و نیکی کن، و در وصیت و سفارش من اندیشه بکار بند و چیزی را از یاد مبر. زیرا نیکوترین گفتار سخنی است که شنونده را سودی سرشار و بهره ای بیشمار بخشد، سخن پاک و نیک آن نیست که بهره ای نرساند و آموختن دانشی که پسندیده نیست بی تردید علم و عملش هم سودمند نخواهد بود. فرزندم! به خود مینگرم که خرد سالی و جوانی به پیری و سالخوردگی رسانیده ام و سستی و ناتوانی در وجودم خانه کرده، از اینرو در وصیت بتو شتافتم. دیدم در آن حکمت و عبرتی است. بیم داشتم که مبادا مرگم فرا رسد، و آنچه در خاطرم میگردد بتو نرسانده باشم و یا همانگونه که تنم را ضعف و

سستی فرا میگیرد، اندیشه‌ام نیز سستی پذیرد و سخنان بسیاری ناگفته ماند. ترسیدم که مبادا پیش از آنکه وصایایم را بشنوی هوس بر تو چیره گردد و فتنه و آشوبهای دنیا همچون اشتري مست و سرکش، تو را بعضیان کشد.

دل جوان همچون زمین بکر و خاک پاک است. هر دانه ای که در آن افتد نشو و نما یابد. از اینرو پیش از آنکه خاک دلت ناپاک و سخت شود، و عقل و خردت اسیر هوس گردد در تربیتت کوشیدم. من با دانش خویش بسوی تو شتافتم تا اینکه تو نیز در درک حقایق بشتابی و درست بدانسان که آزمودگان و تجربه دیدگان، کیفیت کار خود را می‌شناسند، تو نیز بکار خویش آگاه گردی. اگر چنین کنی، بی نیاز از رنج و معاف از آزمون و تجربه خواهی شد. آنچه ما از دانش و معرفت و ایمان کسب نموده‌ایم تو نیز همانها را بدست آر چه بسیار چیزهایی که بر ما پوشیده بود بر تو عیان گردد. "

فرزندم! اگر چه عمر من همچون کسانی که پیش از من بودند دراز نبود، اما با همان مهلت کوتاه، بدیده کاوشگری در کارشان نگریستم و در چندو چون کار و اخبار و سرگذشت زندگیشان اندیشه کردم و در احوال و اوضاع بازماندگان، مطالعه نمودم و چنان در این بحر مستغرق بودم که دریافتم خودم هم یکی از آنها هستم بلکه - فراتر از این - در سیر تاریخ و چگونگی زندگیشان چنان با آنها آمیختم، که احساس کردم با اولین و آخرینشان زندگی کرده‌ام! آنگاه پاکی دنیا را از ناپاکیش و سودش را از خسرانش باز شناختم. اینک از هر کاری، نیک و پسندیده و گزیده‌اش را برای تو انتخاب نموده و مجهول و ناپسندش را از تو دور ساختم. آنچه پدری مشفق و مهربان در حق فرزندش روا و سزا میداند، در حق تو کردم و گفتم. و در این سخن اراده نمودم که تو را حکمت و ادب آموزم، تا در این عنفوان جوانی و روزگار شاد کامی، تربیت یافته و پند آموخته شوی و اراده‌ات بهر کاری، پاک و کردارت راست باشد. برای ادب آموزی و حکمت اندوزی، از کتاب خداوند مهربان، ابتدای سخن میکنم. کتابی و شریعتی که فرامین و احکام حلال و حرام را بما آموخته و تجاوز و تخطی از آنها را نکوهش فرموده و ناپسند دانسته است. بیم از آن داشتم که مبادا همانگونه که مردم در عقاید و احکام، از هوسها و اندیشه های اشتباه خویش متابعت نمودند، تو نیز مانند آنان بلغزش و خطا افتی. از اینرو آگاه کردنت بر آن امور نزد من سزاوارتر از آن بود که تو را در کار خویش رها کنم و دل از هلاک تو آسوده سازم. بر این امید که آفریدگار منان تو را در انجام این وظایف پاک و مقدس، توفیق دهد و بسوی مقصد نیک هدایت فرماید.

اکنون سفارش و توصیه من با تو چنین است: فرزندم نیکو ترین چیزی که دوست دارم تو از وصیتم بجای آوری، پرهیز و ترس از خداست. به آنچه آفریدگار بر تو لازم و واجب شمرده اکتفا کن و قدم براهی گذار که نیکان و گذشتگان و پدر و مادر و خانواده‌ات در آن طریق گام نهاده‌اند. زیرا آنان خویشتندار و پرهیزکار و دانا بوده، و در اینراه چیزی را فروگذار ننموده‌اند.